

## بی اعتمادی درون ساختاری و شکاف‌های اجتماعی

ملیت‌ها و اقوام با هم برادر کشور که چهل سال پیش با اعتماد بی‌نظیر و فراموش کردن همه کینه‌ها و خصومت‌های دیرین و تاریخی دست در دست هم داده و برای مقاومت در مقابل نظام جبهه‌ی واحد را ساخته بودند، هم‌اکنون به گونه‌ی غیرقابل تصور همه‌ی آن اعتمادها را از دست داده و نسبت به هم به دیده‌ی شک و تردید نگاه می‌نمایند. از جانب دیگر اجتماعات محروم بشری کشور که فشار کودتاچیان ۷ نور ۱۳۵۷ را با مقاومت بی‌نظیر آغاز کردند، بعد از حدود چهار دهه به این نتیجه رسیده‌اند که از افراد منسوب به نظام گرفته تا مخالف نظام در تقابل با منافع آن‌ها قرار داشته و از برون بر آن‌ها تحمیل گردیده است. در مجموع مردم نه تنها به تفنگ به دستان مخالف نظام به چشم عامل برونی می‌بینند، بلکه هر فرد ملکی و غیرملکی دولتی را هم به شکلی از اشکال عامل نظام و خارجی‌ها نگریسته و به آنها به دیده‌ی شک و تردید نگاه می‌نمایند.

شورش گران روستایی چهاردهه پیش که اغلب اساس آن بر همان ساده‌گی و بی‌پیرایگی روستاییان از عدم درک عمیق سیاسی شان مایه می‌گرفت، بعد از دادن آن همه جان فشانی و قربانی‌ها اغلب به پخته‌گی سیاسی رسیده و آگاهانه‌تر در جهت‌گیری‌های سیاسی در دفاع از منافع شان سهم می‌گیرند.

صفحه‌ی ۲

سال دوم، یکشنبه، ۱۸ اسد ۱۳۹۴ هجری خورشیدی، ۹ اگست ۲۰۱۵ میلادی

شماره‌ی ۴۵

مهم هفته

اشرف غنی:

## به اجماع سیاسی اسلامی ضرورت است

رییس جمهور غنی در دیدار با شماری از عالمان دینی و اعضای پارلمان گفته‌است که کشور به یک اجماع سیاسی، به ویژه اسلامی با اشتراک عالمان و بزرگان قومی و چهره‌های شناخته‌شده نیاز دارد. رییس جمهور در این دیدار تاکید کرده که پس از خبر مرگ ملا عمر، عالمان دینی باید در مورد دروغ‌های گفته‌شده به مردم آگاهی دهند. او گفته‌است که باید مشخص گردد دشمنان مردم افغانستان از کدام آدرس خون مردم را می‌ریزانند و برادر کشی را راه‌اندازی می‌کنند. این گفته‌ها پس از آن صورت می‌گیرد که به تازه‌گی خبر مرگ ملا محمد عمر، رهبر پیشین طالبان پس از دوسال علنی شد و طالبان رهبری تازه‌شان را برگزیده‌اند. پنهان کاری در مورد مرگ ملا عمر در این مدت و این که طالبان تا کنون از کی دستور گرفته‌اند، پرسش‌هایی را در کشور برانگیخته‌است. عبدالرب رسول سیاف، یکتن از سران جهادی و عالمان دینی در یک نشست خبری گفت که طالبان باید مشخص سازند تا کنون توسط کی مدیریت شده‌اند. او همچنان گفت که این گروه باید از مرگ ملا عمر پند بگیرد و از فرصت استفاده کرده و به خاطر توسعه‌ی کشور با حکومت یکجا شود.

مهم هفته

## ولسوالی کوهستان فاریاب با خطر سقوط روبه‌رو است

بزرگان قومی و باشندهای ولسوالی کوهستان فاریاب می‌گویند که ده‌ها طالبان مسلح از چهار روز بدین سو حمله‌های تهاجمی شان را برای تصرف این ولسوالی بر مناطق بندر و لولاش آغاز کرده‌اند. آن‌ها با ابراز نگرانی از این موضوع، می‌گویند که اگر دولت به وضعیت ناگوار این ولسوالی توجه جدی نکند، در آینده‌ی نزدیک کوهستان به دست طالبان سقوط خواهد کرد. داکتر سعادت، رییس شورای مردمی این ولسوالی به سلام‌وطندار گفت که کوهستان در جریان چهار روز شاهد چندین حمله‌ی تهاجمی طالبان مسلح بوده است. رییس شورای مردمی کوهستان می‌گوید که با تماس‌های فراوان از حکومت خواستار اعزام نیروهای کمکی شده‌اند، اما حکومت مرکزی تا کنون به این مساله توجه نکرده است. یکی دیگر از باشندهای ولسوالی کوهستان که نمی‌خواهد نامش گرفته شود، می‌گوید که اگر مناطق بندر و لولاش در ولسوالی کوهستان سقوط کند، ولسوالی‌های گرزویان، بلجراغ، المار و قیصار نیز زیر تهدید طالبان قرار خواهد گرفت. اما مسولان محلی فاریاب گفته‌اند که نگرانی‌ها از بابت سقوط ولسوالی کوهستان با فرستادن نیروهای کمکی برطرف شده‌اند. عبدالستار بارز، سرپرست ولایت فاریاب می‌گوید که نیروهای امنیتی اکنون نیروهای خیزش مردمی را از طریق هوا حمایت می‌کنند. فاریاب یکی از ولایت‌های ناامن شمال کشور است که در چند ماه اخیر به صورت مکرر مورد حمله‌های شدید گروه طالبان قرار گرفته است.

## کابل تسلیم ناپذیر است

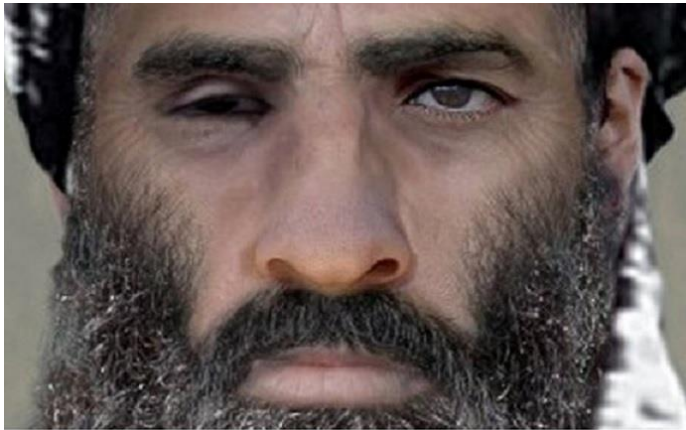


کابل بهرام آمونیاپی

کابل روزهای دشوارتر از اینها را هم سپری کرده است؛ روزگاری که هر کوچه و پسکوچه‌ی کابل علیه هم می‌جنگید و موشک‌های کور بنیادگرایان اسلامی هر آن، بر فرق کابلیان فرود می‌آمد. اما کابل با آن روزگاران جنگید و زنده، اما زخمی و پاره‌پاره از میان آوار جنگ‌های تنظیمی خود را رهاوند و با سپری کردن حکومت چهل طالبان به اینجا رسید؛ جایی که من و بیش از ۶ میلیون انسان دیگر شب و روزمان را در آن سپری می‌کنیم و هنوز هم امیدواریم که فردا ممکن است روز بهتری باشد.

۲

## برخی از اعضای رهبری طالبان تصمیم‌شان را به زودی در مورد جانشین ملا عمر اعلام می‌کنند



پیشین گروه طالبان اختلاف‌های شدیدی را میان رهبری این گروه ایجاد کرده و شماری از مقام‌های طالبان مخالف جانشینی ملا اختر محمد منصور هستند. پس از گزینش منصور به عنوان جانشین ملا عمر و آغاز اختلاف‌های فرماندهان این گروه، ملا طیب آغا، رییس دفتر سیاسی طالبان در قطر از موقوفش کنار رفت. پس از او دو تن دیگر از اعضای طالبان در دفتر سیاسی قطر نیز استعفا داده و مخالفت‌شان را با ملا منصور اعلام کردند. اکنون با آن که گزارش‌هایی از بازداشت ملا یعقوب، پسر ملا عمر و فردی که شماری از رهبران طالبان خواهان جانشینی او به جای پدرش به عنوان رهبر طالبان‌اند توسط ملا منصور به نشر رسید، اختلاف در رهبری این گروه هر روز در حال افزایش است.

شماری از رهبران طالبان تصمیم‌شان را در مورد جانشین ملا محمد عمر، رهبر پیشین این گروه به زودی اعلام می‌کنند. منابع در میان طالبان گفته‌اند که این تصمیم را به خاطر جلوگیری از افزایش شکاف و اختلاف در رهبری طالبان روی‌دست خواهند گرفت. یکی از اعضای خانواده‌ی ملا عمر که از جمله‌ی مخالفان اختر محمد منصور، رهبری کنونی طالبان است می‌گوید، افراد آنان قدرت آن را دارند تا هرگونه تصمیمی را بگیرند. اکسپرس تریبیون گزارش می‌دهد، ملا نشان نیازی گفته‌است که تمام قدرت را علما دارند تا هرگونه تصمیمی را که به نفع مسلمانان باشد بگیرند. این در حالی‌ست که اعلام خبر مرگ ملا عمر، رهبر

## روایه‌های قبیلوی و بهره‌برداری سیاسی از ساختارهای ایلی



انقراض هر دو امپراتوری (صفوی‌ها و بابری‌ها) گردید. این طنز تلخ تاریخ است، قبیله‌ی اولی که مورد نوازش سلسله‌ی شاهان صفوی قرار داشت، آن سلسله را در اصفهان و برنامه‌ی دومی که مورد لطف دولت بابری هند بود، این سلسله را به تدریج تضعیف و سرانجام به سقوط سوق داد. میراث مرگبار برنامه‌ی این دو جریان قبیلوی که تا هنوز هم بر همان خط‌مشی، یعنی اولی در تقابل با ایران و دومی به جلگه‌های حاصل خیز پنجاب و هند چشم دوخته‌اند، با قساوت و بی‌رحمی بی‌پیشینه همچنان ادامه دارد. جای تعجب در این است...

صفحه‌ی ۳

تاجایی که به مطالعه تاریخ مداخله سیاسی و نظام‌سازی در افغانستان ارتباط می‌گیرد، برای اولین بار استفاده‌ی ابزاری از سران ایل و قبیله پس از سال‌های ۱۵۵۶ و ۱۶۹۴ میلادی توسط حکام صفوی ایران و بابری‌های هند برای مهار این منطقه روی دست گرفته شد. به قول غبار، گرگین برای انقراض قطعی قبیله‌ی ابدالی به غلجایی‌ها تکیه می‌کرد(۱)، و دولت بابری (مغولی هند) با دادن القاب شهزاده به طبقه‌ی اعیان ابدالی آن‌ها را مورد عنایت قرار می‌داد(۲). بعدها نادر افشار این ابزار را به بازی گرفت. به تدریج رشد و تکامل تاریخی این دو قبیله در نهایت سبب

ک.....آزاد



## گپ مردم



### پیامهای انفجارهای کابل

ب. آذری

الف: انفجارهای اخیر در شهر کابل در حالی صورت می‌گیرد که طالبان پس از اعلام خبر مرگ ملا عمر، رهبر پیشین‌شان در جنگ قدرت به سر می‌برند و بسیاری از کارشناسان مسایل افغانستان به این باور اند که طالبان دیگر گروه یک‌دست و هماهنگ نیست و تنش داخلی بر سر گرفتن رهبری این گروه ضربات سختی به طالبان خواهد زد. در یک چنین وضعیتی، طالبان سعی دارند نشان دهند که هنوز از قدرت گذشته برخوردار اند و تنش بر سر رهبری این گروه سبب کاهش قدرت تروریستی آنها نشده است. این انفجارها همانگونه که مقامهای ارشد "حکومت وحدت ملی" گفته اند، مانور قدرت از سوی طالبان است.

ب: انفجارهای کابل پس از آن صورت گرفت که اشرف غنی، رئیس‌جمهور افغانستان یک بار دیگر تاکید کرد که کابل و اسلام‌آباد در جنگ اعلام‌نشده قرار دارند و افغانستان باید ابتدا با پاکستان صلح کند. این گفته می‌تواند دو بعد داشته باشد: نخست، بعد منفی. اظهارنظر آقای غنی نقش پاکستان را در بی‌ثباتی افغانستان برجسته‌تر از هر نیروی دیگر می‌سازد و دولت اسلام‌آباد را مقصر اصلی جنگ در کشور میدانند. این گفته وجهی بین‌المللی دولت پاکستان را خراب می‌کند و نظامیان پاکستانی را زیر فشار بیشتر قرار میدهد. دودیر، بعد مثبت. این نخستین بار نیست که آقای غنی طرف اصلی جنگ و صلح را دولت پاکستان خوانده است نه طالبان. اشرف غنی بارها این گفته‌اش را تکرار کرده است که مساله‌ی اساسی بحران افغانستان، پاکستان است و باید پیش از هر کاری برای ثبات‌سازی، با دولت اسلام‌آباد به توافق رسید. یعنی این نظامیان پاکستانی هستند که سرنوشت جنگ و صلح در افغانستان را تعیین میکنند نه دولت کابل و یا گروه دیگر. به این دلیل، گفته‌ی آقای غنی اعتبار و امتیاز بیشتری به دولت اسلام‌آباد و نظامیان پاکستانی میدهد و به خصوص هند رقیب دیرینه‌ی پاکستان را خشمگین می‌سازد. در اینجا با جنبه‌ی مثبت اظهار نظر غنی کار نداریم، اما اگر جنبه‌ی منفی گفته‌ی رئیس‌جمهور افغانستان را در نظر بگیریم، انفجارهای کابل نشان از این دارد که تلاشهای "حکومت وحدت ملی" برای جلب نظر پاکستان به سنگ خورده و نظامیان پاکستانی هم میخواهند با استفاده از ابزارهای جنگ نیابتی‌شان در میدان جنگ زور آزمایی کنند. به خصوص اگر به تعویق افتادن دور دوم گفتگوهای صلح میان دولت کابل و طالبان در پاکستان، تاکید ملا اختر منصور، رهبر جدید طالبان بر ادامه‌ی جنگ و جهاد در افغانستان و گسترش جنگ‌های جبهه‌یی و حمله‌های تروریستی را کنار هم بگذاریم، میتوانیم به این نتیجه برسیم که نظامیان پاکستانی برای امتیازگیری‌های بیشتر هنوز هم بر طبل جنگ می‌کوبند و علاقه‌ی زیادی به راه‌های مسالمت‌آمیز حل بحران افغانستان ندارند.

ج: حمله‌های تروریستی اخیر طالبان در کابل برای این گروه مصرف داخلی دارد. رهبری تازه به دوران‌رسیده‌ی طالبان میخواهد با راه‌اندازی حمله‌های تروریستی کم‌سابقه به خصوص در کابل، پایتخت، به مخالفان درون‌تشکیلاتی‌اش نشان دهد که حتی قوی‌تر از زمانی که ملا عمر در راس طالبان بود میتواند عمل کند و بنابر این، نباید توانایی رهبری جدید را در جنگ دست‌کم بگیرند.

هرچه باشد، بیشتر قربانیان این انفجارها مردم ملکی بوده اند، کسانی که تمام دغدغه‌ی زندگی‌شان دستیابی به آرامش است، آرامشی که بیگانه‌ها هرگز اجازه نداده اند که انسان فرودست افغانستانی به آن دست یابد.

# کابل تسلیم‌ناپذیر است

و سربازان این مرز و بوم در برابر تروریسم می‌جنگند و از فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌های آنهاست که من اینجا آرامش موقتی دارم و حسی می‌گویم که زنده می‌مانم.

کابل روزهای دشوارتر از اینها را هم سپری کرده است؛ روزگارانی که هر کوچه و پس‌کوچه‌ی کابل علیه هم می‌جنگید و موشک‌های کور بنیادگرایان اسلامی هر آن، بر فرق کابلیان فرود می‌آمد. اما کابل با آن روزگاران جنگید و زنده، اما زخمی و پاره‌پاره از میان آوار جنگ‌های تنظیمی خود را رها کرد و با سپری کردن حکومت جهل طالبان به اینجا رسید؛ جایی که من و بیش از ۶ میلیون انسان دیگر شب و روزمان را در آن سپری می‌کنیم و هنوز هم امیدواریم که فردا ممکن است روز بهتری باشد.

تروریستها میتوانند کابلیان بیشتری را بکشند و این منطق تروریسم است؛ اما انسان کابلی، انسان نازک‌نارنجی، جنگ‌ندیده و بزدل نیست که از فاجعه بترسد. انسان کابلی، مانند هر افغانستانی دیگر در فاجعه بزرگ شده و

زندگی کردن با فاجعه را هم به خوبی فرا گرفته است. از این نظر، ترس از انفجار و حمله‌ی تروریستی برای انسانی که در تراژیدی به سر می‌برد، چندان جدی نیست. انسانی که زندگی در جنگ و تروریسم را بلد باشد، آبدیده‌تر از انسانی است که در صلح و آرامش بزرگ شده و کمتر انتحار و ترور را در زندگی عینی تجربه کرده باشد. انسان افغانستانی، انسان جنگ‌دیده و بحران‌زده است. این انسان که همیشه بیگانه‌ها سرنوشت‌اش را نوشته است، هنگامیکه می‌بیند نمیتواند به گونه‌ی کامل بحران را از میان بردارد، مجبور است که مبارزه با آنرا با زندگی در آن فرا بگیرد. جنگ و بحران در عین حال که زیانهای بزرگی بر روان انسان وارد میکند، مزیت‌هایی هم دارد، از جمله اینکه ترس کمتر میشود و زندگی در دشواری به عادت مبدل می‌گردد. انسان کابلی هم با گذشت اینهمه جنگ و بحران، یاد گرفته است که چگونه زندگی کند و چرا تسلیم نشود.

**انسانی که زندگی در جنگ و تروریسم را بلد باشد، آبدیده‌تر از انسانی است که در صلح و آرامش بزرگ شده و کمتر انتحار و ترور را در زندگی عینی تجربه کرده باشد.**

**انسان افغانستانی، انسان جنگ‌دیده و بحران‌زده است. این انسان که همیشه بیگانه‌ها سرنوشت‌اش را نوشته است، هنگامیکه می‌بیند نمیتواند به گونه‌ی کامل بحران را از میان بردارد، مجبور است که مبارزه با آنرا با زندگی در آن فرا بگیرد. جنگ و بحران در عین حال که زیانهای بزرگی بر روان انسان وارد میکند، مزیت‌هایی هم دارد، از جمله اینکه ترس کمتر میشود و زندگی در دشواری به عادت مبدل می‌گردد. انسان کابلی هم با گذشت اینهمه جنگ و بحران، یاد گرفته است که چگونه زندگی کند و چرا تسلیم نشود.**

## بی‌اعتمادی درون ساختاری و...

جغرافیای امن و فرار از این زندان در مخیله‌ی شان حضور ندارد. نگاه دیگر که درون جوامع محروم انسانی در این کشور شکل گرفته، این است که مردم در کل افراد منسوب به نظام و عناصر مخالف برون از نظام را در مجموع به مثابه‌ی ابزاری می‌بینند که عامل برنامه‌ها و راهکارهای برونی بوده و حاکمیت شان جز خانه‌خرابی و ویرانی مفیدیت چندانی به زندگی شان ندارد. این نگاه نسبت به نظام و مخالفان نظام سبب گردیده که این جامعه‌ی محروم هم از طرف مدافعان نظام زیر فشار قرار گیرند و هم از جانب مخالفان به اشکال و انواع مختلف مورد اذیت و آزار قرار داشته باشند. مردم محروم اما قانع کشور که با غرور و عزت نفس به مقاومت مستقل در مقابل استبداد داخلی و استیلای خارجی قد علم کردند، هم‌اکنون آن غیرت و غرور روزهای پیشین شان از روی ناچاری به تاریخ سر سپرده شده و هر یکی بنابه فشار و اجحاف بی‌نظیر به شکلی از اشکال در پیوند با حلقات دشمن قرار گرفته و برده‌ی نظام گردیده است.

وضع رقت بار اقتصادی و سقوط اقتصاد معیشتی روستایی که عامل اصلی شکست عزت نفس و غرور مردم محروم را تشکیل می‌دهند، در این روزها با ورود نظام اقتصاد بازار جز پیوستن به بنیان این نظام راه و چاره‌ی دیگری را بروی مردم بسته است. نارضایتی مردم به دو گونه ارضا می‌شود؛ بخشی از مردم که از ناحیه‌ی مخالفان بیشتر آسیب دیده اند، به صف رزمندگان پولیس، اردو و یا امنیت پیوسته و لباس رزمیدن را بر لباس شبانی و یا شتربانی ترجیح داده و به شدت در صدد انتقام اند. بخش دیگر که از ناحیه‌ی هواداران نظام و یا عمال

پس از چهل سال طبقات محروم جامعه که از شنیدن آن همه شعارها و نوید برای زندگی بهتر در آینده، جز خانه خرابی هیچ‌گونه بهمود و پیشرفتی را شاهد نبوده اند، ناراض‌ترین بخش جامعه‌ی کشور را تشکیل می‌دهند. به نظر می‌رسد که اگر برخی از مجبوریت‌های زندگی را از نظر دور نماییم، هیچ فردی از محرومان کشور به نظام و مخالفان نظام نگاه موافق ندارند.

مردم بی‌آلایش و مهربان کشور که بیش از چهل سال با صداقت و اعتماد تمام غم‌های دل‌شان را با هم در میان می‌گذاشتند، اکنون که در این مدت طولانی زجر و رنج را تحمل کرده اند، با حزم و احتیاط کامل و جویده جویده با همدیگر سخن می‌گویند. بدتر از همه در جریان سال‌های اخیر عده‌ی کثیری به ویژه جوانان که به منظور گریز از حاکمیت سنت‌ها و فرهنگ عرفی تنها راه و چاره را در توسل به آموزش و معارف دانسته و تمایل به رفورم در آن ساختارها و تغییر در عقاید و افکار را آرزو می‌کردند، پس از ختم آن روند هزینه‌بر و وقت‌گیر تعلیم و تحصیل، به افراد سرخورده و مایوس مبدل گردیده که دیگر کوچک‌ترین ذره‌یی از جاه‌طلبی‌های پیش از تحصیل و تعلیم در ذهنیت‌شان حضور نداشته و ناامیدانه در انتظار اصلاحات در سال‌های پس از نیم قرن جاری بوده و در صدد یافتن راه فرار اند. اکنون که اغلب این جوانان در لای حواشی شهرها به شکل گروهی درون اتاق‌های نمناک و غیرقابل زیست زندگی نکبتباری را سپری می‌نمایند، در فضای بی‌باوری به زندگی و آینده‌ی بهتر، آرزمانی جز دسترسی به

فاسد نظام درد و رنج دیده به آرزوی بهشت جاویدان و رویایی سیر و سفر در کنار حور و غلمان جهان آخرت را بر جهان نکبت‌بار زندگی افغانی ترجیح داده و با خودترقانی راه ساده و بی‌پیرایه‌ی مقاومت و رسیدن به جنت را انتخاب می‌نمایند. این وضعیت درحالی استمرار می‌یابد که به شکل جبری نظام و مخالفان آن هیچکدام افراد و اشخاص ناراض را به زور مسلح و یا تجهیز نمی‌نمایند، اما هر دو طرف تا کنون هیچگاه به کمبود نیرو مواجه نبوده اند. اگر از هر دو طرف پرسیده شود، آیا سلاح اضافی در ذخایر تسلیحاتی شان دارند یا خیر؟ در جواب خواهند گفت، اسلحه ندارند. اسباب اصلی این وضعیت همان برنامه‌های دقیق برونی است که هر دو طرف را با اضافه نیرو مواجه و رویارویی هم قرار داده است. پس از حدود چهل سال آن نظم سنتی و عرفی حاکم بر جامعه دیگر رخت بر بسته است. نخبگان روستایی و بزرگان عرفی و سنتی دیگر جا و مقام شان را به نفع آن دو نیرو عوض کرده و مقدسات طور دیگر زمینه یافته، مامور نظام یا افراد نظامی مخالف به جایگاه و موقعیت شخصی عرفی نشسته است و یا در یک کلام روابط عرفی اجتماعی به روابط جدید سیاسی نظام جا بدل کرده است. دهقان که در گذشته رعیت مالک زمین، رعیت ارباب ده و نظام دولتی بود، اکنون به رعیت اجزاب و افراد و یا تبدیل به رعیت مالک کارخانه و قوماندان پولیس، اردو و یا امنیت ... گردیده است. این روند، جایگاه سن و سال حتا مالکیت و ثروت را به شدت آسیب رسانده، حیثیت و اعتبارها از اساس فرق کرده است. یک رزمنده مشهور بی‌باک و نترس می‌تواند به آسانی مانند ملاک و یا ارباب ده گذشته در محل زندگی حرمت داشته و موجودیت‌اش را اعلام نماید. برای اینکار نه ثروت، نه قدرت و نه زمان نیاز است، فقط در چند میدان رزم به فداکاری و قربانی ضرورت است. بهترین مثال در این زمینه صعود عیساخان لمانی و ابراهیمی را می‌توان شاهد گرفت، تا اسباب تحسین را فراهم نموده و در بی‌باکی و جانبازی شهرت یافته باشد.

## روایهای قبیله‌ی و بهره‌برداری...

که با وجود دادن قربانیان بی‌شمار، این روند در این روزها ابعاد گسترده‌تری یافته و فداکاری برای تطبیق آن برنامه‌های جاه‌طلبانه برونی افزایش بی‌پیشینه پیدا کرده است. در اواخر قرن ۱۸ که دیگر رقبای مغولی و صفوی، صحنه را ترک کرده بودند، با ورود هیولای هزار دست و پای استعمار انگلیس و توسعه‌طلبی روسیه به طرف آسیای جنوبی، عناصر ایلی رد پای گذشته‌گان را گم نکرده و به خصوص پس از جاه‌طلبی‌های شاه زمان و شکست‌های شاه‌شجاعی، بارکزی‌ها که پس از دوست‌محمد به عنوان نمادی از زیر مجموعه‌ی قبیله‌ی منسوب به درانی‌ها همچنان به دربار انگلیس ارادت را حفظ کردند، اعیان قبیله‌ی غلجایی راه خلاف را پیموده و افراد و اشخاص منسوب به آن ایل به مسکو ارادت ورزیدند. در این میان اعیان جوامع غیرپشتون که بخشی از آن به سران قبیله‌ی اولی و قسمت دیگر آن به طبقات اشراف قبیله‌ی دیگر پیوسته، به شکل قربانی مدام در مخالفت با خود رزمیده اند.

تا جایی که به جاه‌طلبی و توسعه‌ی قلمرو ارتباط می‌گیرد، زمامداران این سرزمین پس از سال ۱۸۰۹ که اولین معاهده میان نماینده انگلیس و شاه‌شجاع ابدالی انعقاد گردید، تا امروز دو نگرش در دربار کابل و درون اعیان جوامع کشور وجود داشته است؛ این دو نگرش حتی پس از تقسیم شبه‌قاره به هند و پاکستان و بنگلادیش، رد پایش ادامه داشته و مردم افغانستان به پای آن قربانی بی‌شمار داده اند.

نگاه اولی را که باید نگرش سیاسی شاه‌شجاعی خواند، بهترین مثال آن معاهده‌ی مثلث لاهور میان رنجیت سینگ مکنات و شاه‌شجاع الملک در سال ۱۸۳۷ و تسلسل آن با امضای معاهده‌ی گندمک در سال ۱۸۷۹، معاهده‌ی همکاری میان بریتانیا و دوست

منبع: دیپلماسی ایرانی

محمد در سال ۱۸۵۷، معاهده‌ی دیورند در سال ۱۸۹۳، معاهده‌ی صلح میان بریتانیا و امان‌الله میان سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۱ که سرانجام با تفاهم‌نامه‌ی اخیر با پاکستان ادامه یافته است، و نگرش دومی که با بلندپروازی شاه زمان ابدالی و وزیر اکبرخان بارکزی و محمدشاه خان غلجایی در جریان قرن ۱۹ آغاز و با تحركات اولی امان‌الله خان ادامه و سپس با تقسیم شبه قاره هند و به رسمیت‌نشناختن پاکستان توسط دولت کابل در سال ۱۹۴۷ توسط محمد ظاهر آخرین پادشاه سلسله‌ی محمدزایی (درانی) و قطع رابطه‌ی سیاسی با آن کشور در سال ۱۹۶۱ و نگاه توسعه طلبانه محمدداوود تا سال ۱۹۷۹ و سفر نورمحمد تره‌کی به مسکو و امضای معاهده دولتی مورخ ۵ دسامبر ۱۹۷۸ با اتحاد شوروی سابق تسلسل آن تداوم پیدا کرد، (۴) در عصر مقاومت علیه استیلای شوروی با رویکرد نوین ادامه یافت. (۵)

نیروهای جهادی که بعدها به طالبان و در این روزها به دولت اسلامی(داعش) جا بدل کرده و اغلب رهبران ایل غلجایی در راس آن قرار دارند، رویای بخارا و نیشاپور و دهلی را در ذهن شان می‌پرورانند و جمع دیگر جغرافیای مورد قبول امپراتوری تزارها و بریتانیا در قرن ۱۹ و سرآغاز قرن بیست (۱۹۰۷) که افغانستان را به عنوان حایل اما از لحاظ سیاسی تحت قیمومیت بریتانیا رسمیت داد، پذیرفته و یا در واقع جغرافیای سیاسی پس از جنگ دوم جهانی را به رسمیت می‌شناسند.

این دو نگاه، درون مردم افغانستان نمادی از ملی‌گرایی افغانی و یا تسلیم‌طلبی و وطن‌فروشی هم تعریف گردیده و حتی از منظر روشنفکران و مورخان بانام و نشان این کشور و یا زمامداران کنونی و پیشین، آن معنا و تعریف جایگاه خاص خود را داشته و این بازی پیچیده و مرگبار در واقع از آن دو نگاه انرژوی و درون‌مایه کسب می‌نماید.

این موضوع تنها درون مردم افغانستان اسباب نفاق و چند دستگی را فراهم نکرده، بلکه کشورهای همسایه به مراتب از این دو رویکرد، متأثر بوده و در تقابل و یا در توافق با صاحبان آن بینش‌ها، برنامه‌های سیاسی شان را در مورد این مرز و بوم عیار کرده اند، تا میبادا با ایجاد حاکمیت باثبات و توانمند در این جغرافیا، ملی‌گرایان افغانی که خواب توسعه‌طلبی تا بخارا و نیشاپور و یا دهلی را می‌بینند، قد راست نموده و گرد سم اسپ‌های امروزی(تانک و توپ‌خانه) شان خواب آرام ساکنان اطراف رود جیحون، سیحون، گنگا، جمنا و براهماپوترا را پریشان نسازند، از آن سبب پروژه‌های بازدارنده متعدد را روی دست گرفته اند.

در کنار آن نگاه، رویکرد دیگری هم وجود دارد که ساکنان این کشور را بیشتر از همه رنج می‌دهد و آن یلغار و تهاجم قبیله‌ی نه در برون، بلکه در درون این کشور و آن هم بر اساس جابجایی قومی و یا پاک‌سازی‌های قومی و ایلی است که از همه بیشتر به بُعد داخلی این جغرافیا خوف و هراس را به بار آورده است. این برنامه که یکتو پروژه‌ی بازدارنده به شمار می‌رود، در مجموع از برون برنامه‌ریزی گردیده و می‌خواهند این انرژوی را که میبادا در توسعه طلبی برونی به مصرف برسد، در داخل با راه‌اندازی جنگ‌های خانمانسوز قومی و... خنثا و خود را از شر آن راحت ساخته و با مصروف‌سازی در خارج از سرحدات شان با سران آن گرایش‌های بازی نمایند.

### منابع:

- افغانستان در مسیر تاریخ، اثر میر غلام محمد غبار، چاپ چهارم، ۱۳۹۴، کابل: میوند، ص ۲۱۶ همان، ص ۳۰۱
- تاریخ روابط سیاسی افغانستان، از زمان عبدالرحمان تا استقلال، نوشته‌ی لودیگ آدمک، ترجمه‌ی علی محمد زهما، ۱۳۴۹، کابل: افغان کتاب، ص ۲۲
- تاریخ قرن بیستم، اثر ظاهر طنین، از انتشارات اکادمی علوم افغانستان، ص ۴۵۴-۴۵۵
- بررسی اوضاع سیاسی در آسیای مرکزی، نوشته‌ی داکتر عبدالغنی، (۱۳۸۴)، کابل، ص ۱۸۳

## تجزیه‌ی سوریه عملن کلید خورده است

فکر تجزیه سوریه و عراق بوده اند، این هم روشن است که روس‌ها که مصالح خود را در حفظ دمشق و طرطوس می بینند ترجیح می دهند که حداقل کشور کوچکی که بتواند حامی مصالح آنها باشد به وجود آید. به ویژه که به نظر می رسد بشار اسد دیگر نتواند کل سوریه را حفظ کند و نجات دهد!

ایرانی‌ها که سوریه را به عنوان پل استراتژیک برای رسیدن به سواحل دریای مدیترانه از طریق لبنان و غزه می بینند و از سال ۲۰۱۱ تا کنون میلیاردها دالر برای حمایت از او صرف کرده اند، به نظر می رسد که اگر مجبور شوند چاره‌ی نداشتی باشند، آنها نیز حفظ منطقه‌ی علوی را به عنوان حداقل گزینه‌ی راضی کننده بپذیرند.

به نظر میرسد، حمایت اخیر پوتین از بشار اسد نیز که چندی پیش مجدداً بیان کرد، به نوعی پذیرفتن تجزیه سوریه و حمایت از کشور علوی باشد.

امریکایی‌ها همیشه شریکی بوده اند که چاقوهای تجزیه را با ریتم کنترل پیش برده اند. برای همین به هیچ وجه ناگهانی نخواهد بود اگر اوباما که در طول این مدت از ابتدای بحران سوریه تا کنون چشمانش را به روی کشتار سوریه بسته بود، علنن گزینه‌ی تجزیه را کلید بزند. همان طور که چندی پیش به طور ناگهانی در کنگره حاضر شد و اعلام کرد بعد از پیشروی

با عقب نشینی‌ی که نیروهای نظامی بشار اسد در شمال و جنوب و شرق داشته اند، دیگر روشن شده است که بشار اسد نمی تواند همه‌ی سوریه را از دست دشمنانش پس بگیرد و او وارد "طرح - ب" تنها جایگزینی که برای او باقی مانده و از زمان رسیدن پدرش به قدرت در سال ۱۹۷۰ مطرح بوده و طرح ریزی شده بود، شده است. آن چه اهمیت دارد این است که بسیاری بر این باورند که بشار اسد ایجاد کشور علوی یا "دولت ساحل" را که بتوان عملن برای آن مرز تعیین کرد، به زودی اعلام کند. این محدوده‌ی است که پدرش در زمان حیات خود پیش بینی آن را کرده بود و شهرها و مرزهای آن را به روی نقشه کشیده و تعیین کرده بود، اما هیچگاه از آن سخن نگفته بود و حتی تا کنون نیز بشار اسد خود شخص از آن صحبت نکرده است، شاید به این دلیل که می‌ترسد واکنش‌های پیش‌بینی نشده‌ی را نزد شرکای متضارب سوریه یعنی روس‌ها و امریکایی‌ها و ایرانی‌ها به وجود آورد.

آیا واقعاً آن طور که بسیاری می گویند، این کشورها در این تجزیه شریک خواهند بود؟

نمی توان پیش بینی کرد که آنها زیاد شریک این تجزیه باشند. اما روشن است که امریکایی‌ها از سال‌ها پیش به

## برگی از تاریخ

### توافق‌نامه‌های دیروزی و تفاهم‌نامه‌های امروزی

"پس از مرگ شیرعلی، جانشین او یعقوب خان که اختیارات محدودی داشت به امارت افغانستان رسید در حالیکه وارث رسمی و قانونی سلطنت افغانستان چندی پیش درگذشته بود.

صلح بین دو کشور با انعقاد عهدنامه‌ی گندمک در ۲۶ می ۱۸۷۹ به امضای کیوناری برقرار شد. طبق این عهدنامه، بریتانیای کبیر وضع لشکرکشی خود را در مرز مستحکم کرد، و کنترل گردنه‌های خیبر و میشنی و بخش‌های سیبی، پشین و کرم را بدست گرفت و نمایندگی مختار رسمی در افغانستان برقرار ساخت. و در مناطق حساس مرز افغانستان ماموریتی برگماشت تا مراقب اقدامات روسیه باشند. سپس در افغانستان تضمینات تجاری و امتیاز ایجاد یک خط تلگرافی و بخش امتیاز اداره‌کردن سیاست خارجی افغانستان به دست آورد. به این ترتیب انگلیسی‌ها در کلیه امور داخلی افغانستان و سرتاسر آن تسلط کامل یافتند.

به نظر می‌رسید که موضوع خاتمه یافته است ولی حادثه غم‌انگیزی اوضاع را بکلی دگرگون ساخت: روز سوم سپتامبر، میجر کیوناری و کلیه اعضای هیئت اعزامی انگلستان در کابل قتل عام شدند، حال آنکه طبق ماده ۵ قرارداد گندمک تامین جان این عده از طرف امیر افغانستان تضمین شده بود.

طغیان خشم و کینه‌ی که از این جنایت در انگلستان و هندوستان به وجود آمد، غیرقابل وصف بود و پایه‌های کابینه دیزرائیلی را به لرزه در آورد.

قرارداد گندمک از بین رفته بود، می‌بایستی به جنگ ادامه داد و چنانچه انگلیسی‌ها موفق به یافتن کسی نشوند که توانایی و قدرت اداره‌کردن افغانستان را داشته باشد، ناچار باید این کشور را طبق نظریه‌ی لیتون به چند قسمت تقسیم و تجزیه کرده و احتمالاً آنرا به تحت‌الحمایگی انگلستان درآورد.

امکان داشت این طرح مزایایی داشته باشد ولی شامل معایب بزرگی نیز می‌شد، زیرا هدف اصلی از ابتدا این بود که افغانستان به صورت یک کشور میان‌گیر و حائل بین دو قدرت بزرگ قرار داشته باشد.

روز ۱۲ اکتبر رابرتس کابل را تصرف کرد و یعقوب‌خان که به اسارت در آمده بود به هندوستان اعزام شد. در خلال این احوال و در این موقع طغیان موج استعمارطلبی در انگلستان فروکش کرده و دیزرائیلی جای خود را به حریف قدیمی خویش گلاستون داده بود. لردگرنویل جانشین سالیزبری شده و لردریپون به سمت نایب‌السلطنه‌ی هند برگزیده شد.

طبعن روش سیاسی این عده در آسیای مرکزی با مامورین قبلی اختلاف داشت ولی لردریپون علرغم کلیه اصول و مبانی اخلاقی و فکری آن، عملن جز تعقیب سیاست سلف خود کار دیگری انجام نداد.

از حسن تصادف او امیرعبدالرحمان را برای اداره‌ی افغانستان یافت که مرد با اراده و مطمئن بود و انگلستان به وجود چنین فردی برای حکومت افغانستان احتیاج داشت.

سرچارلزدیل که در ۱۸۸۹ دربار‌ه‌ی او(از قول کرزن) طی مقاله‌ی در مجله‌ی دوهفتگی فورچنایتلی ریویو گفته بود: "به نظر من شکی نیست که از لحاظ کلیه اصول شرافتی به امیر کنونی وابسته هستیم." و موافقت‌نامه‌ی با او امضا کرد که به موجب آن انگلستان بخش‌های "پیشین" و "سیبی" را برای خود نگه می‌داشت و به خصوص در مقابل یک کمک مالی سالانه و پشتیبانی از او در واقع اغتشاش و تجاوزات پیش‌بینی‌نشده‌ی سیاست خارجی این کشور را در دست داشته باشد(به شرطی که پشتیبانی از افغانستان منجر به درگیری و جنگ با روسیه در مقابل تجاوزات مرزی آن کشور نشود)

در نهایت، در روز ۲۲ جون ۱۸۸۰ عبدالرحمان رسمن امیر افغانستان گردید."

منبع: رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، تالیف دکتر پیو-کارلوترنزیو، مترجم دکتر عباس آذرین، ۱۳۵۹، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۸۰-۸۲





**مدیر مسوول**  
عبدالخالق آزاد  
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸

**سر دبیر**  
بهرام آذری آمونیاپی  
شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲  
ایمیل: amoniaee@gmail.com

**زیر نظر شورای نویسندگان**

پست الکترونیک: sadaaym@gmail.com  
فیس‌بوک: https://www.facebook.com/sadaaym

آدرس دفتر: کابل، کارته ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت، کوچه‌ی مسجد ازبکها، خانه‌ی نمبر ۱۳۲

شماره‌ی ۴۵ سال دوم، یکشنبه، ۱۸ اسد ۱۳۹۴ هجری خورشیدی، ۹ اگست ۲۰۱۵

## نقد اجتماعی

# روشن فکران ترسو

کهم... خادم حسین فایز

روشنگری و روشنفکری در افغانستان عمدتاً پس از داعیه مشروطه‌خواهی شکل گرفت، این مشروطه‌خواهی بستر مناسبی برای شکل‌گیری بن‌مایه‌های اندیشه‌ی نقادی در افغانستان شد. روشنگری در آن دوران بیشتر به گفته‌ی بودریار با منش کورکورانه به پیش برده می‌شد؛ چون در آن زمان دگم‌اندیشی از نوع چپ و راست، زمینه‌های ایجاد گفتمان اجتماعی و نقد روشنگرانه را نه تنها بسته، بل میدان مناسب روشنفکری ضد روشنفکر یا خیانت روشن فکری را نیز بوجود آورد. این خیانت روشنفکری سرانجام به نابودی روشنفکران آن عصر انجامید. بعضی از بقایای این روشنفکران هنوز هم در خط مقدم روشنگری در افغانستان قرار دارند.

حاکمیت پسااطالیان، بستر خوبی را برای گسترش روشن‌گری و روشنفکری در کشور مساعد کرد. در این دوران در پهلوی روشنفکران دهه‌ی چهل، از میان نسل جوان نیز بعضی‌ها به عنوان روشنفکر در جامعه قد برافراشتند. امانویل کانت، "روشنگری را خروج انسان از نابلگی می‌داند، به عقیده‌ی وی، افراد نابالغ، تابع احساسات، غرایز و محیط اجتماعی، طبیعی و تاریخی خود هستند." (۱) یا به گفته‌ی فوکو که روشن‌گران باید قدرت را در حاکمیت محدود گردانند و اقتدار شهروندی را جاگزین آن کنند. "حال سوال اینجاست که روشنفکر افغانستانی، تا چه حد برای محدود کردن قدرت در حد حاکمیت و گسترش اقتدار شهروندی دست به عمل زده است؟ آیا این روشنفکران توانسته اند خودشان را از احساسات، غرایز، محیط اجتماعی، طبیعی و تاریخی رهانیده و از نابلگی به پخته‌گی لازم فکری، عقلانی، نقادی، خردورزی، دگراندیشی و شجاعت رسیده‌اند؟

اگر متوجه شویم، خیلی از روشنفکران امروز که داعیه‌ی روشنگری را محک سنجش خود قرار داده و اصطلاح روشنفکر را با خود پدک می‌کنند، از جمله‌ی کسانی‌اند که نه تنها به فکر دانستن، دگراندیشی و نقادی نیستند، بلکه از جمله‌ی تنبل‌ترین، بزدل‌ترین و حتماً محافظه‌کارترین نیروی اجتماعی‌اند. این نیرو نه تنها توانایی درک منطق مدرنیته، ایجاد گفتمان عمومی روشنگری، حقیقت‌جویی و نقد اجتماعی را ندارد، بلکه خود به عنوان مانع بزرگی بر سر راه گسترش دموکراسی، پلورالیزم، عقلانیت، خردورزی و اومانیزم است. زیرا خیلی از اینها، از جمله عامل عمده‌ی بازتولید نظم موجود و مدافع سرسخت قدرت و حاکمیت‌اند.

ویژگی‌های عمده‌ی روشنگری، عقل‌باوری خودبینیا، انسان‌مداری، عقلانیت، نقادی، اندیشه‌ورزی، استقلال، پیام-رسانی، رهایی از پیش‌داوری، نفی تعصب، افسون‌زدایی، پرسش‌گری و تحول‌پذیری است. اما آیا در جامعه‌ی ما که هر روز نسبت به روزهای قبل وضعیت سیاسی، امنیتی و اجتماعی وخیم‌تر شده می‌رود، رشد روزافزون انتحار و انفجار، گسترش فقر، بیکاری، سرفت و قتل، غارت‌گری و فساد اداری-اخلاقی، افزایش جمعیت معتادان، رشد پدیده‌ی ایدز، روسپی‌گری و شیوع هر نوع بیماری‌های اجتماعی، سیاسی و صحتی، آیا روشنفکری را دیده‌اید که صدایش را برای تهی‌دستان بلند و دست‌اش را برای ستم‌دیدگان به کار انداخته باشد؟ آیا دیده‌اید که روشنفکری، نگاه نقادی نسبت به قدرت، حاکمیت و کنش‌های سیاسی داشته باشد یا در حداقل امر به گفته‌ی ادوارد سعید که به صورت هنرمندانه سخنان تاثیرگذار و روشنگرانه برای مخاطبان و جامعه گفته باشد؟

نابالغی و ناتوانی روشن‌فکران از آغاز شکل‌گیری تاکنون مشهود است. روشنفکران قدیم و امروز هر دو نتوانسته‌اند خود را از نابلغی و ناتوانی‌یی که همواره آنان را به کام قدرت، دولت، دین، حاکمیت، محافظه‌کاری، تملق، بزدلی و حتماً خیانت فرو برده است، برهانند. در این شرایط که باید روشنفکران، فعالان جامعه‌ی مدنی، دانشجویان، رسانه‌ها و همه‌ی نیروی تاثیرگذار جامعه بپا خیزند و علیه استبداد، حاکمیت ناتوان، ناامنی‌ها و بنیادگرایی قطع علم کنند، خواب چوکوی و اقتدار سیاسی و اجتماعی را می‌بینند.

در نتیجه، کسانی که نه می‌اندیشند، نه می‌نویسند، نه نقد می‌کنند، نه برای مصالح و منافع عموم صدا سر می‌دهند، و حتماً نه برای پخته‌گی و دانایی خودشان تلاش می‌ورزند، نه تنها روشنفکر نیستند بلکه نیروی محافظه‌کارتر و بزدل‌تر از مردم عامه‌اند. این وضعیت همان سخن طنزآلود فوکو را به یادمان زنده می‌کند که "من هرگز با هیچ روشنفکری برخورد نکرده‌ام." (۳)

## منابع:

۱. جان ام. دان، عصر روشنگری، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، ۱۳۸۲، چاپ اول، تهران: ققنوس، ص ۱۰
۲. روح یک جهان بی‌روح و ۹ گفتگوی دیگر، نوشته‌ی میشل فوکو، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی، ص ۷۴

"صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند.

تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.

اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

## جنسیت و سرمایه

پی‌یر بوردیو به عنوان یکی از تاثیرگذارترین جامعه‌شناسان سال‌های اخیر شناخته می‌شود. آرا و نظریه‌های او به طور گسترده مورد بحث و نقد و حتا نفی قرار گرفته است. نظریه‌ی او دارای چند مفهوم کلیدی است. یکی از این مفاهیم کانونی، همانا شکل‌های متفاوت سرمایه از جمله: "سرمایه فرهنگی، سرمایه سمبولیک، سرمایه اقتصادی و سرمایه اجتماعی" است.

از دید بوردیو سرمایه، همان کار انباشته شده است و این روند انباشته شدن زمان می‌گیرد و علاوه بر آن دارای یک ظرفیت بالقوه برای تولید سود و بازتولید خود در شکلی یکسان یا گسترده است. همین توانایی سرمایه برای بازتولید خود است که بوردیو را به این نتیجه می‌رساند که سرمایه بخشی از ساختار اجتماعی است که هم افراد را نسبت به زندگی قادر می‌سازد و هم آنها را محدود می‌کند. اتفاقاً مفهوم سرمایه برای بوردیو مترادف است با قدرت. هر سه شکل سرمایه، مستقیم یا غیرمستقیم، قابلیت تبدیل به یکدیگر و نیز قابلیت تبدیل به سرمایه‌ی اقتصادی را دارند. اما جنسیت به عنوان خط مشترک میان سرمایه‌ها قابل مکت است.

به نظر او، جنسیت همه‌ی شکل‌های دیگر سرمایه را در بر می‌گیرد. جنسیت به ما می‌گوید که چگونه همه‌ی ما زندگی و احساس خود بودن را تجربه می‌کنیم. احساس جنسیت به طور اجتماعی ساخته می‌شود و خصالت‌های متفاوت جنسیتی تولید می‌کند. مطالعه روی کودکانی که موقع تولد جنسیت شان اشتباهن تعیین شده بود، نشان می‌دهد که هویت‌های جنسیتی، برخاسته‌ی اجتماع و فرهنگ هستند. جنسیت نقش مهمی در اجتماعی‌شدن افراد بازی می‌کند، به این ترتیب که فرد، رفتار مناسب جنسیتی و ارزش‌های بیرونی را درونی می‌کند. از کودکان به بعد بچه‌ها احتمال بیشتری دارد که هم‌بازی‌هایی را از همان جنسیت خودشان انتخاب کنند و معلمان گرایش به تقویت فعالیت‌های مناسب با جنسیت بچه‌ها دارند، حتا هنگامی که اجبار رسمی در کار نباشد. این گرایش با انتخاب رشته‌ی پسران پیشی می‌گیرند ولی تمرکز زنان بیشتر روی علوم اجتماعی و انسانی و هنر است، در حالی که مردان رشته‌های سخت و دشوار را انتخاب می‌کنند. زنان به طور مداوم با رشته‌هایی وارد بازار کار می‌شوند که دارای ارزش پایین‌تری هستند و این امر تبعات مهمی برای آینده شغلی آنها و رفاه مالی شان دارد.

سرمایه‌ی اجتماعی نیز به مقدار زیادی از جنسیت تاثیر می‌پذیرد و این واقعیت را در بر می‌گیرد. احتمال بیشتری دارد که به زنان تا سطحی ترفیع داده شوند که پیش از آنها زنی در آن سطح

حضور داشته است. این تاحدودی در رابطه است با "جنسی کردن مشاغل" یا تضاد جنسی.

وی انگشت نشان می‌کند که نظم اجتماعی به صورت یک ماشین بزرگ سمبولیک عمل می‌کند؛ ماشینی که گرایش به تصویب سلطه مردانه دارد و در واقع روی این سلطه مردانه بنیاد گذاشته شده. این نظم اجتماعی عبارت است از تقسیم جنسی کار. "ماریا میس" یکی از فمینیست‌ها، نیز نکته مشابهی را به میان می‌کشد و چنین استدلال می‌کند که تقسیم جنسی کار، پیشگام تقسیم سرمایه‌داری کار است. بدون تقسیم حوزه عمومی و حوزه خصوصی و کار بدون مزد زن خانه‌دار، کارگر آزاد برای فروش کارش "آزاد" نخواهد بود.

## زنان‌شدن فقر و سلطه‌ی مردانه

با این حال، از آنجا که جنسیت یک "مقوله نامتقارن" است، جامعه برای خصلت مردانه، بیشتر از خصلت زنانه اولویت قائل می‌شود و این مساله بر روی زندگی افرادی هم که رفتار زنانه را بر می‌گزینند، تاثیر می‌گذارد.

طبعن این سلسله مراتب سمبولیک، تاثیرات مادی دارد، زیرا زنان از نظر اقتصادی اغلب در جایگاهی نامطمئن و آسیب‌پذیر قرار می‌گیرند و در مشاغل سطح پایین، کم درآمد و پاره وقت به کار مشغول می‌شوند. بدین اساس زنان و کودکان محروم‌ترین گروه انسانی را از نظر اقتصادی در جهان تشکیل می‌دهند.

از آنجا که سرمایه‌ی جنسیتی مردان و زنان به صورت نامتقارن در مقابل هم قرار دارند، مردان در می‌یابند که آنها بیشتر توانایی تبدیل سرمایه جنسیتی خودشان را به اشکال دیگر سرمایه دارند.

زنان، هنگامی که در بازار کار وارد شدند، تمایل به شغل‌هایی داشتند که دنباله‌ی نقش "سنتی" آنها یعنی پرستاری و مراقبت از دیگران بود، شغل‌هایی مانند مددکاری، معلمی، پرستاری، وغیره؛ روندی که تا امروز هم ادامه دارد. این مشاغل کم درآمد، نیمه‌وقت و نامطمئن و موقتی، به "زنان‌شدن فقر" یاری رسانده است. اگر نتایج و دلایل پژوهش اوکلی در "زنان‌شدن فقر" واقعیت داشته باشد، پس به چه دلیل زنان هنوز به این نوع مشاغل رغبت نشان می‌دهند؟ اگر ما این طور تئوریزه کنیم که زنان هنگام جستجوی کار، از سرمایه‌ی جنسیتی شان استفاده می‌کنند یا انتخاب رشته‌ی تحصیلی شان را بر آن اساس انجام می‌دهند، آن وقت شاید عقلانی و منطقی است که آنها بدنبال مشاغلی باشند که از نظر اجتماعی قابل قبول، درونی شده و باورپذیر هستند. در حالی که بلندپرواز بودن یک مرد، تعریفی از او محسوب می‌شود. این بلندپرواز بودن برای یک زن می‌تواند توهینی نسبت به او اطلاق شود. زن شاغلی

## زنان، هنگامی که در بازار کار وارد شدند، تمایل به شغل‌هایی داشتند که دنباله‌ی نقش

"سنتی" آنها یعنی پرستاری و مراقبت از دیگران بود، شغل‌هایی مانند مددکاری، معلمی،

پرستاری، وغیره؛ روندی که تا امروز هم ادامه دارد. این مشاغل کم درآمد، نیمه‌وقت و نامطمئن و

موقتی، به "زنان‌شدن فقر" یاری رسانده است. اگر نتایج و دلایل پژوهش اوکلی در "زنان‌

شدن فقر" واقعیت داشته باشد، پس به چه دلیل زنان هنوز به این نوع مشاغل رغبت نشان

می‌دهند؟ اگر ما این طور تئوریزه کنیم که زنان هنگام جستجوی کار، از سرمایه‌ی جنسیتی

شان استفاده می‌کنند یا انتخاب رشته‌ی تحصیلی شان را بر آن اساس انجام می‌دهند، آن وقت

شاید عقلانی و منطقی است که آنها بدنبال مشاغلی باشند که از نظر اجتماعی قابل قبول،

درونی شده و باورپذیر هستند

ذکی

# زنان‌شدن فقر و سلطه‌ی مردانه

که شغل او خصوصیات قوی می‌طلبد ممکن است با مخالفت و تقبیح مردان و زنان دیگر رو به رو شود، چون او را به عنوان موجودی از نظر جنسی خنثا و غیرزنانه در نظر می‌گیرند. ترس از چنین برخوردی، بسیاری از زنان را نسبت به دنبال کردن شغل‌هایی که "مردانه" اطلاق می‌شود، دلسرد می‌کند و این یکی از دلایل اصلی است که هنوز نشانه‌ای از برابری شغلی به چشم نمی‌خورد.

بوردیو استراتژی‌های مردانگی مردان را به مثابه استراتژی‌های سرمایه‌گذاری می‌شناسد، همانگونه که مانور دادن روی مسایل ناموسی از سوی مردان، تأثیرات اقتصادی و سیاسی دارد. زنان با جدامانند از این بازی مردانه، در موقعیت بحرانی قرار می‌گیرند. هم مردان و هم زنان به احماقانه بودن این بازی‌ها اذعان دارند و همزمان برای آن، ظاهری زیبا فراهم می‌آورند. با این حال برای بوردیو یک ناقربینگی ریشه‌یی میان مرد، به عنوان سوژه (در حالت فعال) و زن، به عنوان ابژه (در حالت غیر فعال) وجود دارد. میان مرد، که مسوولیت تولید و بازتولید را دارد و آن را کنترل می‌کند و زن، که محصول تبدیل شده‌ی این کار است.

برای بوردیو خانواده یک "مقوله تحقق‌یافته" است و همیشه می‌تواند به مثابه یک میدان، با همان روابط قدرت فیزیکی، اقتصادی - و بالاتر از همه سمبولیک - عمل کند. بدین ترتیب خانواده میدانی است که در آن، جنسیت بازتولید می‌شود و عینیت می‌یابد. بوردیو استدلال می‌کند که خانواده دارای نقش مرکزی در نگهداری و تثبیت نظم اجتماعی و بازتولید سلطه‌ی مردانه دارد.

## بازار کار و رهایی زنان

زنان برای اینکه بتوانند خود را از زیر سلطه‌ی مردانه و جلوگیری از فقر برهانند، نیازمند آگاهی‌خودی و بیرون شدن از حوزه‌ی خصوصی دارند. بدین معنا اگر زنان افغانستان در فکر رهایی از ستم جنسی‌اند، برای دستیابی عدالت اجتماعی و برابری جنسیتی باید برای کار کردن از حوزه‌ی خصوصی (خانواده) به حوزه‌ی عمومی (جامعه) گام بردارند. چون در حوزه‌ی عمومی آنان می‌توانند به آگاهی اجتماعی و آگاهی‌خودی دست یابند. چون آنان با توجه به ستم مضاعفی که روی همه‌ی زنان از سوی کارفرما و مردان اعمال می‌شوند، آگاهی یافته و دست به انسجام اجتماعی و تشکل‌های صنفی می‌زنند. این تشکل‌های صنفی مبارزه و پیکار آنان را نظم بخشیده و برای رهایی جمعی جهت مشخصی را می‌پیمایند. اینجاست که مبارزات آنان در جامعه متمر و نتیجه‌بخش از آب در می‌آید.

با بیرون شدن از خانه به کار و زحماتی که انجام می‌دهند، ولو با مزد کم، اما ارزش و بها در قالب معاش دریافت می‌کنند. آنان با این معاش می‌توانند با شوهر و فامیل شان کمک شده و از ستم جنسی‌ای که خانواده می‌توانند روی‌شان اعمال کنند، رهایی می‌یابند. چون با این کار از یک طرف، آگاهی و دانش شان را افزایش می‌دهند و از طرف دیگر، شبکه‌هایی را که می‌سازند باعث گسترش سرمایه اجتماعی شان می‌شود و از طریق کمک مالی می‌توانند برای رشد سطح اقتصادی خانواده نیز متمر باشند، با این کار سرمایه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شان گسترش داده و سلطه‌ی مردانه بکاهند.

در نهایت، پیشنهاد من به دانشجویان دختر این است که اگر می‌خواهند از فقر و زیر سلطه‌ی مردانه رهایی یابند، بعد از فراغت از دانشگاه، دنبال کار رسمی باشند و برای بدست آوردن "حق کار" دست از مبارزه بر ندارند.